

حاصل می شد و بدین لحاظ منظومه ترکی و مولفی فارسی هر یک از آن مشتمل بر معظمت احوال و اوضاع آنحضرت رقم زده کلک نظم و تالیف شده بود و بغیر از آن بعضی از بندگان درگاه عالم پناه متصدی تدوین تاریخ آنحضرت شده در تفتیش و تحقیق آن سعی بلیغ می نمودند و فضای سخن پرداز در ظل تربیت و رعایت ایشان آنرا بنظم و نثر ترکی و فارسی مرتب و مکمل ساخته و پرداخته بودند و چون درین کتاب که سبب تالیف و کیفیت وضع مقدمه و مقالاتش در دیباچه سبق ذکر یافته نوبت بیان باین مقاله رسید حضرت سلطنت پناهی که خامه بتجدید درین مجال بذکر القاب خجسته فالش فایز گشت التفاتی که بذات شریف در جمع و ترتیب این تصنیف از اول باز میفرمود دست از دیاد و تضاعف پذیرفت و مجموع نسخ مذکور را از منظوم و منظوری ترکی و فارسی از تمام ممالک طلبداشته جمع آمده بود و آماده نهاد و هنگام توجه مبارک بآن شغل فرخنده سه طایفه مردم از خواننده و داننده و نویسنده در حواشی بحاط جلالت مناظر سرئیقظ و احتیاط باقامت وظایف خدمت قیام می نمودند و بخشیان ترکی و سخن دانان فارسی زبان هر یک نسخه از آن نسخها می خوانند و در هر واقعه جمعی که گاه وقوع آن حاضر بوده اند اوضاع آنرا چنانچه برای العین دیده بودند مرهه میداشتند و بعد از اطلاع بر مضمون نسخ و تقریر ارباب و قوف

و عبرت و تکرار استکشاف و استفسار نقیر و نظیر آن آنچه خاطر
 خاطر آنحضرت بصحت و راستی آن جزم می نمود بزبان در زبان
 گهر نثار ادا فرموده نویسندگان بقید کتابت در می آوردند
 و بتکرار آنرا باز خوانده محقق و مقرر می گشت و اگر چیزی
 اموی در عقده ابهام و اگتباه می ماند یا مخالفتی میان نسخ
 و روایان واقع میشد رسل و رسائل باطراف ممالک ارسال میرفت
 و از معتمدان صاحب وقوف که در آن قضیه اعتمادی بر شخص
 ایشان بیشتر بود استفسار کرده میشد و بدین طریق قصه قصه
 تحقیق نموده در مجلس همایون قلمی می گشت و چند نوبت
 باز خوانده تصحیح می یافت چنانچه جمع این تاریخ و نسق
 وضع و ترتیب آن و ایراد هر قصه در محل مناسب که تالیف
 کتب عبارت از آنست مطلقا از حسنات حسن التفات و نقایح خاطر
 فیاض آنحضرت است و بعد از آن بحسب فرمان به عبارتی که قرار
 بر آن گرفته سمت تحریر می پذیرفت و دیگر بار در مجلس عالی
 شرح اصفا می یافت و بنوشته اول و نسخه اصل رجوع نموده در
 تصحیح آن مبالغه باقصی الغایه میرفت و اصلاحی که بخاطر
 همایون می آمد کرده میشد و چون امر واجب الامتنان چنان
 بود که هر چه در مسوده اولی که در مجلس معلی قلمی می شد
 مجموع بهمان ترتیب نقل کرده شود و اصلا تغییری در اصل قصه
 بکم و بیش واقع نگردد و در آن سواد التزام رفته که در هر واقعه جمیع

جزویات آن تا ذکر اوقات رکوب و نزول در اسفار و تعیین منازل و تعیین مقادیر مسافتات مواضع و مراحل همه باز نموده شود و در ایراد آنچه بتاریخ تعلق داشته باشد تکلفی در عبارت کرده نشود تا به تطویل نه انجامد و از وقوع تکرار که مترسلان ازان اندیشند مبالغاتی چندان نرفت مگر در اشعار که تکرار دران همانا بسیار نباشد و چون حوادث و وقایع عالم بیکدیگر مربوط و مشتبک است از بهر تحقیق مبادی احوال حضرت صاحب قرانی باهراک حکایتی چند احتیاج است بظاہران اول شروع دران کرده میشود و ما التوفیق الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

* ذکر خروج امیر قزغن *

چون قران سلطان خان ابن بسور افغن در شهر سفته نلس و نلنن و سبعمایة موافق تخاقوائیل در الوس چغتای خان بر سرپو خانی قرار یافت دست تسلط و تعدی برکشاد و پای طغیان از جاده عدل و نصفت بیرون نهاد و الملک ببقی مع الکفر و لا ببقی مع الظلم خلیق از آسیب ظلم او بجان آمدند و مردم از نکابت بیدادش بظغان چه سیاست و قهر بافراط داشت چنانچه امرای الوس را که بقرنای طلب داشتی هرکس از غایت و هم در خانه خویش رسم وصیت بجای آوردی و بعد ازان متوجه شدی •

ز بس جور آن خسرو سخت گیر • ز مردم سراسر بر آمد لظفر

امیر قزغی که از مظلای امرای عهد بود و او یماق ار به بیعت با بعضی امرای الوس چغندی اتفاق نموده یافی شد و در سالی برای تجمیع و ترتیب لشکر مشغول گشته عزم سحاربه او کرد و قران سلطان خان چون واقف شد با لشکری متوجه دفع او گشت و از قهانه گذشته در سحرای قریه دره زنگی بتاریخ سنه ست و اربعین و سبعمایه اتفاق سحاربه افتاد و امیر قزغی را چشم زخم رسیده یک چشم او بزخم تیری که از هشت قران سلطان خان کشاد یافت تیره شد و از دیدن باز ماند و هکست یافت و قران سلطان خان بطرف قرشی باز گشت و دران زمان زمستان بود سرمای عظیم شد و اکثر چهار پایان لشکر او تلف شدند و چون امیر قزغی بران حال اطلاع یافت لشکر جمع آورده روی همت بدفع او نهاد و متوجه قرشی شد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه با او جنگه کرد و ظفر یافته او را از میان برداشت و مدت سلطنت قران سلطان خان در ماوراء النهر و ترکستان چهارده سال شمسی بود بعد از او مملکتش در تحت تصرف امیر قزغی درآمد و دانشمند اوغلن را که از نسل او گدایی قا آن بود بجای او اضافی برگزید و بعد از دو سال او را شهنشاه کرده بدارالقرار فرستاده بیان قلی اوغلن این سرغدو این دوخان را بر سریر خانی نشانید • • نظم •

• شاهی که چو بر سریر خانی به نشست •

• دست و در چو رفتند بکشاد و به بست •

• با همت او حمله دریا ننگ •

• با رنعت او مرتبه گردون پست •

و مدت سلطنت او ده سال متمادی شد و امیر قزقن بضبط
 مملکت و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حرایج
 جمهور بنوعی قیام نمود که آثار مفاخر او طراز نواریج سلاطین رفیع
 مقدار زبید و ذکر خصال پسندیده اش دیباچه مآثر ملوک گردون
 اقتدار •
 • نظم •

جهان پروری شیمه اش دین و داد • حلیم و خردمند و نیکو نهاد
 ستم را زبان عدل را سود ازو • خدا راضی و خلق خشنود ازو
 روزگار فرخنده آثارش دست هیچ ظالم حلقه نشویش بر درخانه
 رعیتی نزد و پای هیچ ستم پیشه ساحت سرای کسی بگام
 مناقشه و مزاحمه نهد ^(۱) •
 • نظم •

• هر خوشدلی کز آهل جهان فوت گشته بود •

• آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار •

• محتاج بود ملک به پیرایه چنین •

• آخر مراد ملک روا کرد روزگار •

بر جاوه قویم شریعت و منهاج مستقیم طریقت راسخ قدم بود
 و صادق دم و وضع و شریف از مواهب بیدریغش فریق نعم

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک نسخه بجای آن

(مساحت نمود)

و مشمول کرم و از معظمت امور که در ایام او وقوع یافت آن بود که از فرهنگ سرای لشکر کشیده بدر هرات^(۱) آمد و شرح اینحال بر سبیل اجمال آنست که چون بعد از وفات سلطان ابوسعید در تخت ایران از نسل جنگیز خان پادشاهی در حرکت نافذ گردید استقلال نیافت و امرای ترک در خراسان عموم تسلط و استیلائی که سابقا ایشانرا بود نداشتند و در الوس چغتای خان او آخر عهد قران سلطان خان بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر مردم ازو بغایت رسید و متفکر گشته چنانچه اشارتی بدان رفت ملک معزالدین حسین پسر ملک فیثالدین را که در مقدمه ایامی باصل و نژاد ایشان رفته در هرات قوت و مکنتی تمام حاصل شد و شیخ حسین خوری و امیر وجیه الدین مسعود سربندال با لشکری آراسته از شجعان و ابطال از سبزووار متوجه او شدند و او نیز سپاه خود مترتب داشته روی جلالت بمقابله و مقاتله ایشان آورد و سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایه در زاوه لشکر چنانچه بهم رسیده جنگی عظیم در پیوست و در اول شکست بر سپاه ملک افتاد و بسیار از ایشان کشته شدند ملک با معدودی چند ببالائی پشته بر آمد و اشارت کرد که رایت بر افراشته طبل فرود گرفتند و از لشکریانش که متفرق شده بودند سی صد سوار باو پیوستند ملک

(۱) در پنج نسخه موجوده املائی آن باین صورت است (هرات) و آن

صحیح و درست نیست در عبارت فارسی کمالا لطیفی .

مردم خود را دل داده گفت یک جمله دیگر می‌کنیم که ایشان بفارغ مشغول شده‌اند امیر مسعود را چشم بر ایشان افتاد روان متوجه ایشان شد و شیخ حسین از عقب او میراند دران حال از حسن اتفاق که دولت بحقیقت عبارت از است شخصی هم از میان ایشان شمشیری بهلولی شیخ حسین خوزی فرورد چنانچه از آنجانب بیرون آمد و در زمان جان تسلیم کرد و او با امیر مسعود سر بدال گفته بود که اگر من درین کارزار کشته شوم تو روان برگرد و امان توقف منمائی و چون شیخ حسین بروفق فالی که خود زده بود سر در سرفضولی کرد و امیر مسعود بنا بر وصیت شیخ بی توقف رو بگورنهاد و سپاه ملک پس از شکست غالب گشته تیغ انتقام در سر بدالیان برگشته روز نهادند و غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و ملک بعد از حصول مراد چون بتفقد سپاه خود پرداخت هیچ وسیله نبود که کسی از ایشان بقتل نیانده بود اما بحکم الامور بخواتمها خلعت فتح و فیروزی از خزانه تنصرون تشاء وانت العزیز الرحیم بر قامت سعادت اوراست آمد و چون مظفر و منصور باغنائیم و فتوحات نا محصور بهرات سعادت نمود نهال اقبال او نشو و نمائی بکمال پافت و از بخار پندار در هوای دماغش سحاب فرور و اعجاب تراکم پذیرفت و با آنکه آبا و اجدادش مجموع از بین التفات شاهزادگان چنگیزی و حمایت امرای ایشان حکومت هرات کرده بودند او دم استقلال زد و باظهار

شمار سلطنت چون نهمیس نوبسب و رفع چتر جسات نمود و بکران
اقتدار در میدان خانی تیز کرده چند گرت لشکر کشید و تا حدود
اند خود و شبرغان تاخت کرد •

• بیت •
چوخانی گردد از گوهر خزینه • بیا قوتی نشیند آبگنیه
و چون از میامن عدالت و بود باری امیر قزغن ممالک ماوراء النهر
بقرار خود باز آمد جمعی از مشایخ عظام جام که با ملک حسین
قرابت سببی داشتند و از حرکات او که بر تر از حد خود می زیست
راضی نبودند پیش امیر قزغن رفتند و ازو شکایت کردند و امراء
ارلات و اپردی که ملک حسین با ایشان مصافی داشته بود
و بسیاری از مردم ایشان را بقتل آورده بزبان تشنیه بسمع امیر
قزغن رسانیدند •

• نظم •
مگر نسل چنگیز خان بر افتاد • که کس گوهر شاه نازک بیاد
چنان غره شد غوری بد گهر • که جز خود نیارد کسی در نظر
امیر قزغن چون بر کیفیت حال ملک حسین اطلاع یافت فرمود
که تا جیک را چه راه آن باشد که دعوی سلطنت کند و از فرمان
پادشاهان سرکشد باد نخوت و غرور از دماغ پر پندار او به تیغ آبدار
آتش بار بیرون کنم و بسم باد پایان آتش سرعت شهر و حصار او را
با خاک برابر کرده از خون پر دلانش چیکون سازیم و بدین عزم
تو اچیاترا باطراف ممالک لرستان که عساکر از آب آمویه گذشته
بمیماک مقرر در بلخ جمع شرف و چون آن امر بنفاق انجامید امیر

قزغین در رکاب بیان قلی خان روان شد و امراء الوس مثل امیر بیان
سلدوز و محمد خواجه اپردی و ستلمش و امیر اولجایتو اپردی و امیر
عبدالله پسر تایغور و شاهان بدخشان جمع آمدند و باتفاق روی توجه
بصوب هرات آوردند و چون خبر بملک حسین رسید امیر آخر را
با سیصد سوار بخبرگیری روان ساخت که تا آنجا که تواند بروی
و کیفیت احوال باز داند و اگر یقین شود که لشکر چغنی از آب عبور
نموده است اصلاً توقف نکند و سبک باز گردد و چون امیر آخر از
آب مرغاب بگذشت و گذشتن لشکر توران زمین از چپ چون محقق
شد روان مراجعت نمود و پیش ملک حسین آمده عرضه داشت که •

• نظم •

قزغین سپهدار ترکان رسید • ز توران بایران سپاهی کشید
بآلات پیکار و ساز نبرد • بگردنده گردون برآورد گرد
تو گوئی که کرده بفرمان دهی • همه ملک توران زامن تھی
ملک حسین سران سپاه و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده
صورت واقعه بطریق مشورت با ایشان در میان نهاد که • • نظم •
سپاهی ز توران بایران رسید • که از گردشان شید شد ناپدید
گروهی بر حمله کوه شکیب • گه حمله چون سیل اندر نشیب
نخستین مراعات جان کرده ترک • پس آنکه نهاده ز فولاد ترک
اصحاب ملک هریک را رائی روی نمود چون سپاه توران هم بعد
زیاده بردند و هم در جنگ صحرا از ایشان دلور تر ملک یارا نداشت

که لشکر بیرون برد چه او را چهار هزار سوار بود و ده پانزده هزار پیاده و ملک نمیخواستی که از ابتدا حصار و کوچه باغ پناه سازد که دلالت بر عجز و خوف کند و مخالفان چیره گردند لا جرم رای بران قرار گرفت که هم در ظاهر شهر روی بدشمنان آورند و در مقابله و مدافعه مردانه بکوشند و از جانب شرقی شهر از پای مرغ تا کهدستان هیواری بکشیدند و خندقهای فرو بردند و اسباب و ساز محاربه و مقاتله از شهر بیرون برده جنگ را آماده گشتند و ملک حسین مردم خود را بر نبرد و پیکار تحریض میکرد که • • نظم •

بکوشیم در جنگ مردانه وار • چه اندیشه از لشکر بی شمار
دل و زور و زهره بکار آوریم • جهان بر عدو تنگ و نار آوریم
و امیر قزغنی با سپاه صف شکن از راه دره پاشقان در آمده بکهدستان
فزول کرد و روز دیگر با خان و امیر اولجایتو و ستلمش و دیگر امراء
سوار شده در دامن گازرگاه ببالای پشته بلند بر آمدند و لشکر ملک
را بنظر احتیاط در آوردند امیر قزغنی فرمود که این قاجیک رسوم رزم
و پیکار نمی داند این محل که او اختیار کرده لشکرش زود خواهد
شکست^(۱) از دو جهت یکی آنکه هنگام حمله و آویزش ایشانرا سر
بالا می باید آمد و سپاه ما را زیر و دیگر آنکه چون آفتاب طلوع
کند بر چشمهای ایشان خواهد تابست و مقابل خود را نیک نه بینند

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک نسخه بجهای آن این

عبارت است (شکست خواهد یافت) •

و از آنجا بلشکر گاه خود باز گشته فرود آمدند و روز دیگر صفها راست
 کرده روی جهادت بشهر نهادند و چون بمعرکه رسیدند امیر قزغنی بفراز
 پشته برآمد که تمام لشکر طرفین در تحت نظر او بود و سپاه خود را
 بچنگ امر فرمود بهادران توران زمین بیکبار حمله کردند و لشکر
 هرات نیز دست مقاومت برکشادند و جنگی عظیم در پیوست •

• نظم •

زمین از خون مردان موج زن گشت • سپرها خشت و جوشنها کفن گشت
 دلیران سپه درهم فتادند • صلی مرگ در عالم بدادند
 تن از اسپا و سرازتن سرنگون شد • همه صحرائی کین درهای خون شد
 لشکر ملک بعد کوشش بسیار زار و زخم دار منهزم شدند و از عقب
 آب در زمینها انداخته بودند اکثر دران وحل اسیر اجل شدند و سپاه
 ترک از پس ایشان رسیده دست بردی عظیم نمودند و شکستی
 فاحش بر لشکر هرات افتاد ملک پشهر درآمد و سپاهش کوچه باغ
 متصل شهر را بکوشش فرادان ضبط نمودند و امیر قزغنی با امرا
 و لشکر منصور و مظفر بعسکر خویش باز گشت و بعد از آن لشکر
 هرات از دیوار بست بیرون نمی آمدند روز دیگر امیر قزغنی بنزدیک
 شهر آمد و بمحاصره مشغول شد و سپاه ظفر پناه هر روز بچنگ
 پیش می رفتند و تا شب هنگام نیران صحابه و قتال اشتعال
 می یافت •

• نظم •

بدینگونه چل روز پیکار بود • زمین پر زخون و هوا تار بود

و چون ملک از مضیق محاصره در تنگ بود اکابر و اشراف شهر را در میان داشت که قضیه بمصالحت رسانند مبنی بر آنکه ملک درین مجال ایشانرا خدمتی کند و سال دیگر احرام اخلاص بسته بدرگاه خان و امیر قزغن رود و عذر جرایم و تقصیرات گذشته بخواند و چون امیر قزغن حاکم عادل رحیم دل بود و دانست که رعایا و عجزه در زحمت اند و خرابی تمام بحال آن ولایت راه یافته بصلح رها داد •

• نظم •

رعایای مسکین به تنگ آمدند • ز تنگی بکام نهنگ آمدند
نه کاریست پیکار و خون ریختن • نگشته درو کردن و بیختن
ملک حسینی برسم پیشکش و ساری ^(۱) بسی چیز از اسپان آراسته
و اصناف خواسته از نقد و جنس و غیر آن بیرون فرستاد و وعده کرد
که چون امیر بهبارکی مراجعت نماید و بتختگاه فرود آید بنده
منقرجه احراز سعادت زمین بوس گردد و این معنی را بهبود
و موثیق موکد گردانید و امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت
فرمود و این وقایع در شهر سنه اثنین و خمسین و سبعمایه که صورت
حرفی آن ذنب باشد موافق توشقان ائیل اتفاق افتاد و بعد از آن
واقعه کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و وقتی که در خاطرها
داشت نقصان پذیرفت و سران سپاهش که اکثر غوری بودند

(۱) همچنین است در چهار نسخه و در یک نسخه بجای آن (هاوی) است

بنهایت مسلط شدند بقصد او اتفاق نمودند که او را گرفته برادرش
 ملک باقر را بجای او نصب کنند و ملک این معنی در بیانت
 و قدرت بردفع آن نداشت و خود را بصفت^(۱) نگاه میداشت
 غوریان با یکدیگر اتفاق کرده بودند که چون ملک سوار شود فرصتی
 نگاهدارند و او را بگیرند روزی ملک از بستان سرای خود سوار شده
 بیرون آمد دید که غوریان با همدیگر فکری و عزیمتی دارند تفرس
 نمود که همان زمان قصد او خواهند کرد و جمعی از بادغیس آمده
 بودند و اسبی چند در بازار کرده و غلبه بسودا و خرید و فروخت
 آن جمع شده بودند درین حالت ملک را نظر برایشان افتاد غوریانرا
 گفت این جماعت را بغارتید غوریان از غایت حرص بتاراج مشغول
 شدند ملک فرصت غنیمت دانسته کوچه غلطی بایشان داد
 و متوجه قلعه اشکلچه شد که اجداد او در جلگه هرات بطرف
 جنوبی مایل بغربی شهر ساخته بودند و در آنوقت معمور بود
 و مشحون بذخایر بسیار و در شهر سنه ثلث و خمسين و سبعماية
 ملک بر حسب وعده که کرده بود از اشکلچه عازم ماوراءالنهر شد
 و چون بآنجا رسید امیر قزغن مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود
 و بافواج نوازش مخصوص گردانیده نوید داد که هرات را که غوریان
 بهرادراو ملک باقر داده بودند بازستاند و بار ارزانی دارد لیکن
 امرای روس با ملک بد بودند و در هر وقت امیر قزغن را بران

(۱) چنین است در چهار کتاب و در یک نسخه بجای آن (بعینه) است •

می داشتند که او را بگیرد و چون امیر قزغین ضمن ایشان نمی شنید اتفاق نمودند که ملک را بقتل آورند که بعد از وقوع کسی از ایشان بازخواست نخواستند کرد و چون امیر قزغین از انحال آگاه گشت ملک را طلب کرد و از قصه و اندیشه امرا خبر داده فرمود که مصلحت آنست که هم امشب متوجه دیار خود گردی تا گزندی بتو نرسد ملک وظیفه دعا و ثنا بجای آورده او را وداع کرد و بمنزل خود باز گشت و چون شب در آمد سوار شده روی توجه بصوب هرات نهاد و چون بدانجا رسید بی دهشت بشهر درآمد و در حصار بمسند حکومت نشسته کس فرستاد و ملک باقرا گرفته محبوس کرد و از جمله وقایع که هم درین ایام وقوع یافت آن بود که امیرزاده عبدالله پسر امیر قزغین از سمرقند لشکر مرتب داشته بخوارزم رفت و آنرا تسخیر کرد و امیر قزغین زمستان شالی سرای را مخیم اقامت ساختی و در بهار بگلزار قرانور پرداختی و نا بستان و خزان در شهر موندک رایس نوطن افواختی و بیشتر اوقات مید کردی و جالور انداختی روزی از مراعات حزم ذاهل و از محافظت شرایط احتیاط و تقیظ غافل باده پانزده کس بی سلاح از شالی سرای سوار شد و از جیحون عبور نموده در اهنک اهنک جانور انداختن کرد شاهانه شاهین مید آئین را بشکار ظهور طیار پرواز می داد ناگاه شاهبار اجل بقصد مرغ روح او از من اینما تکنونا بدرکم الموت کین برکشاد و قتلخ نمود هوراندای

که از بماتش اوزنات بود و هم داماد امیر قزغن و از دیرگاه باز
 هر مکن کمین کین انتهاز فرصتی چنین می نمود مجال یافت
 و با گروهی غدار بر سراوشتافت و آن نامدار عدالت شعار را
 به تیر غدر انداخته بتیغ ظلم شهید گردانید و از امرا و خواص امیر
 قزغن طایفه که •

• نظم •
 راه رسم شان رزم و کین ساختن • هوس ریزش خون و خوتاختن
 زره جامه شان روز و شب جای زمین • زمین پشت اسپ و هوا گرد کین
 در عقب قتلح ثمر تاخت کرده و در حوالی قندز بار رسیده او را
 در میان گرفتند و بهمشیر انتقام گذرانیدند •

• نظم •
 سر انجام غدار نبود نکو • بود بد گذش را جهان کینه جو
 و امیر قزغن را بهشالی سرای نقل نموده دفن کردند • مصرع •
 روانش بمیغو پراز نور باد •

و این وقایع در شهر سنه تسع و خمسين و سبعماية موافق ایت ائیل
 دست داد •

ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن قزغن

بعد از حادثه امیر قزغن امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده
 متصدی منصب پدر گشت و امراء بمقاومت و مطاوعت
 او اتفاق نمودند و در اوایل حال بیان قلی را برقرار سابق
 بخانی مقرر و ممکن داشت و چون در زمان حیات پدر مدتی
 بسمرقند بسر بوده بود و بمنزلهات دلکش آن دیار فردوس و ش

خو پذیر شده خواست که مرکز ریاست دولتش همانجا باشد
عازم سمرقند شد و بیان قلیخان را با خود به برد و هر چند
امیر قوتغو و دیگر امرا و ارکان دولت پدرش از راه نصیح و دولت
خواهی عرضه داشتند که مقام اصلی را گذاشتن از رعایت حزم
دور است اما سودمند نیفتاد •

• نظم •

• آنکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش •

• بسیار بخاید سر انگشت فدامت •

و در آنجا هم در آن سال بنا بر غرضی فاسد و نظری که با حرم بیان
قلیخان داشت بقتل او اقدام نمود و تومور شاه اوغلن پسر بیسون
تومور خان را بجای او بخانی به نشاند و نعلش بیان قلی خان را
ببخارا نقل نموده بجوار مزار مکرم شیخ العالم شیخ سیف الدین
باخرزی قدس سره دفن کردند •

• مصرع •

• مرقدش پرنور باد از شمع رضوان جاودان •

ذکر لشکر کشیدن بیان سلدوز

و شکست یافتن امیرزاده عبدالله

بحکم و من یعمل سوءا یجز به قتل بیان قلی خان بر امیرزاده
عبدالله مبارک نیامد و امیر بیان سلدوز لشکر جمع آورده از حصار
شاهمان متوجه سمرقند شد و چون بحدود کش رسید امیر حاجی برلاس
بن بولقی بن فموکه بن یسومنکا بن قرا چار بائمامت سپاه خویش باو
پیوست و بائفاق بر سر امیرزاده عبدالله آمدند و جنگ کرده او را

براندند برادرانش ثور شاه را که بخانی برداشته بود از میان برداشتند •

• نظم •
چو بدکردی مباش ایمن ز آفات • که واجب شد طبیعت را مکافات
و امیرزاده عبدالله گریخته و از جیحون گذشته ببالی بقلان
به اندراب رفت و درانجا بسر می برد تا وفات یافت اتباع
و اشیاع امیر قزغی مجموع متفرق شدند و امیر بیدان سلدوز و امیر
حاجی برلاس که از نوئیندان کامگار و امراء نامدار دران روزگار
بمزید شوکت و اقتدار ممتاز بودند مملکت را در حوزة تصرف آورده
متصدی ضبط امور و نسق مصالح جمهور گشتند و امیر بیدان سلدوز
مردی حلیم کم آزار بود اما بشرب مدام شغفی تمام داشتی و مانند
غنیچه و لاله بی صراحی و پیداله روزگار نگذاشتی چنانچه در سالی
هفته هشیار نبودی و بنیر از نقش •

• مصرع •

• جزباده که یاد نیست دیگر باد است •

در آئینه پندار نه دیدی لاجرم باندک زمانی انیاب دیاب شورشور
نیز شد و هرچ مرچ بحال مملکت راه یافت و از امرا و نوئیندان هرکس
در مقامی که بود بکلک پندار نیرنگ پیشوائی و فرمان روائی
بر صفحه تصور نگاشت و رایست استقلال و استبداد بر افراشت هرکه تیغی
داشت مرغ خیالش در آشیانه دماغ بیضه اندیشه سروری و کردن
نرازی نهاد و هوکرا قوتی بیشتر بود شهباز آرزویش در هوای سوادای
سلطنت طیران می نمود شهرکش با توابع و ابواحق که از سواف ایام

باز تعلق باآبا و اجداد حضرت صاحب قرانی و امیر حاجی برلاس داشت برقرار در تصرف ایشان بود و خجند در تصرف امیر با یزید جابری و بعضی از ولایات در تصرف امیر حسین بن مسلا بن امیر قزغی و ابو باخیل و حشم تلاش منصب پدر میکرد و اولجایی بوغایی سلدوز در بلخ با قوم خود دم استقلال میزد و در شیورغان محمد خواجه اپردی که اویماق او نایمان بود همین طریق می سپرد و شاهان بدخشان در کوه های خویش سر بدگیری فرو نمی آوردند و کیخسرو و اولجایتو اپردی در ولایت ختلن و ارهنگ همین سبیل داشت و امیر حضر یسوری که یورت قدیم او سرپول و تا تکنت از نواحی سمرقند بود مجموع یسوریانرا جمع آورده دیگری را در حساب نمی گرفت و در میان این طوایف مختلف بکرات و مرات مقابله و مقاتله واقع شد و مردم بسیار عرقه تلف گشتند از انجمله محمد خواجه اپردی با امیر ستلمش که حاکم قهستان بود و از قصد و محاربه ملک معزالدین حسین به تنگ آمده بماوراءالنهر رفته بود و از انجا باز گشته و بامیر محمد خواجه پیوسته و میان ایشان صداقتی عظیم حاصل شده باینکه دیگر عهد کردند که باتفاق لشکر بامر ملک حسین کشند بامضای آن عزم لشکری عظیم ترتیب کرده متوجه هرات شدند و ماک نیز لشکر خود جمع آورده باستقبال ایشان روانه شد و محمد خواجه و ستلمش از غایت فرور و پندار با خود مقرر کرده بودند که چون ملگ را به بینند بر او حمله کنند و تا سرش از تن جدا نکنند عنان باز نه بپسند و چون ملک از آب مرغاب گذشته

در صحرا بیخو لشکر طرفین بهم رسیدند محمد خواجه و ستلمش تیغ کشیده پیش از همه حمله کردند و از غرایب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملک بر مقتل آن دو سردار آمد و هر دو بر خاک هلاک افتادند و هیچ آفریده دیگر را گزندی نرسید • • نظم •

نه خاکی بخون کس آغشته شد • نه یک مور در زیر پی کشته شد
و لشکری بان کثرت و شوکت منہزم و پریشان گشت القصة بسبب
هرج و مرج الوس چغتای آتش بلا بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار
یافت و رعایای بیچاره در کشاکش تشویش و پریشانی مبتلا و گرفتار
ماندند •

ذکر لشکر کشیدن توغلوک تورخان

بمملکت ماوراءالنهر

چون اوضاع ممالک ماوراءالنهر از حدوت وقایع مذکور بهم برآمد توغلوک تورخان بن اوغل خواجه بن دواخان از نسل چغتای خان که پادشاه جته بود و اورا بحسب نسب سلطنت آن ممالک میرسید حشم و اتباع خود جمع آورده لشکر برآراست و در ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمایه موافق سچقان ائیل بوسم کشور کشائی روی آرزو بسوی ماوراءالنهر نهاد و از زمان وفات ترمه شیرین خان تا باین وقت که سی و سه سال بود درین قرن هشت خان در الوس چغتای خان پادشاهی کردند و چون توغلوک تورخان بموضع چناق بلاق رسید که بقرب آب خچند واقع است از صحاری تا شکند با امرا و

لرکان دولت جانقی کرده صلاح امر دران دیدند که این نغمه که
 اویماقش او کرایت و حاجی بیگ که اویماقش از کنوت و بیکیچک
 که اویماقش قا نغلی بود برسم منفلی از پیش روان شوند امراء
 ثلث بامثال فرمان مبادرت نمودند و چون از آب خچند عبور کردند
 امیر بایزید چلیز قدم متابعت در راه موافقت نهاده با قوم خود
 بایشان پیوست و باتفاق روی عزیمت بصوب شهر سبز آوردند امیر
 حاجی برلاس لشکرکش و قرشی و آن نواحی را گرد آورده بعزم مدافعه
 و معارضه ایشان سوار شد و چون امضاء آن عزم مصلحت فدائست پیش
 از آنکه سپاه جانبین بهم رسد عنان توجه بصوب خراسان تافت
 • نظم •

همی تا برآید بتدبیر کار • طریق سلامت به از کارزار
 گفتار در مشورت حضرت صاحب قرآن با امیر حاجی
 برلاس و مراجعت نمودن از لب جیحون و ملاقات
 کردن با ارای توغلوک تمور خان
 • نظم •

الرأي قبل شجاعة الشجعان * هـ اول وهی المحل الثاني
 فاذا هما اجتمعا لنفس حرة * بلغت من العلياء كل مكان
 حکمت بالغه قادر حکیم تعالی و تقدس که وقوع هر امری بوجود
 سببی منوط گردانیده و حصول هر مقصودی بتوسط وسیله مربوط
 ساخته شغل حظور سلطنت را که ظل مرتبه الوهیت است بطور

خصلت از خصال پسندیده انسانی باز بخت اول رای نایب که
چون شب حادثه نیک نیره شود به پرتو افوازش راه بمان
نجات قرآن برد •
• نظم •

برائی لشکر را بشکفی پشت • بشمشیری یکی تا صد توان کشت
و دوم شجاعتی کامل که هنگام تلاطم امواج حروب و فتن بقوت
قلب و سکون حشا پای جلالت و ثبات توان فشرد • • بیت •
بجائی که کار اندر آید به تنگ • جگر باید انجا و لختی درنگ
و بحسب رتبت رای بر شجاعت اقدم است و افضل و غواید تدبیر
از عواید شمشیر و تیراتم است و اشمل تیغ اگر چه به نیز زبانی
آیندی است آیت فتح مبین از تلقین رای رزین امروزه سنان هر چند
بایوان میدان شمع سان درخشان است شمع ظفر از پرتو تدبیر
صواب افروزی حکم شمشیر اگر به پروانچه رای مستقیم نفاق یابد
قبول آن بگردن دشمنان فرود آید و پیغام تیراگر از تقریر تدبیر باشد
در دل خصم جایگیر افتد روشنی دیده اقبال از غبار معرکه افزاید
و در تاریکی معرکه روشنی رای مستنیر دستگیر آید • • نظم •
بهنگام تدبیر یک رای نیک • به از صد سپاه چو دریای ریگ
مصدق این سیاق آنست که چون امیر حاجی برلاس از توجه
سپاه جتّه متوهم شد و یورت قدیم را مهمل گذاشته عازم خراسان
گشت و از چول عبور نموده بکنار آب جیحون رسید حضرت صاحب
قرآنی •
• نظم •

جهاندار جم قدر گردون شکوه • قیامت نهیب و ستاره گروه
 فلک قدر نیمور دریا نوال • که بادا برو رحمت ذوالجلال
 به یقین دانست که اگر بیش ازین خوبستن داری می کند وطن
 املی بیکباره زیر و زبر خواهد شد و مقام سررونی سمت قاعاً
 مفضلاً خواهد گرفت چه پدرش امیر طراغای دران سال بجوار
 رحمت حق پیوسته بود •
 • نظم •

پدر رفته و عم گریزان شده • ز بیدگانه کشور پریشان شده
 مخالف مسلط اُس در خطر • کشاده عقاب بلا بال و پر
 و در چنین حال با وجود آنکه سن مبارکش هنوز از حدود بیست
 و پنج سالگی تجاوز نه نموده بود و آئینه ضمیر منیرش از میقل
 تجارب روزگار جدا پذیر نگشته رای مشکل کشایرا که مطرح افوار
 تابدات الهی و مهبط اسرار عنایات نامتناهی بود بر کشف آن
 واقعه ها یله گماشت و سنت سنیه و شاور هم فی الامر کار بند
 گشته بر رسم مشورت بر صفحه ضمیر امیر حاجی نگاشت که مملکت
 اگر بی حاکم بماند البته خللهای فاحش بار ضاع آن راه یابد و سگان
 و اهالی آن از صدمات قهر و غدر مخالفان بکلی مستاصل گردند •
 • نظم •

ملک بی سر چون تن بیجان بود • حال تن بیجان یقین ویران بود
 صواب آن می نماید که چون شما بجانب خراسان خواهید رفت
 من بطرف کش بازگردم و الوس را استمالت داده از انجا بخدمت

خان روم و امراء و ارکان دولت را به بینم تا ولایت خراب نشود
و رعایا که ودایع حضرت انوریدگار اند به زحمت و تشویش نیفتند
امیرحاجی ازین سخن که نتیجه الهام ربانی بود روائع سعادت
و اقبال استشمام کرد و آن رای را استحضام فرمود حضرت صاحبقران
عنان دولت بصوب ولایت منعطف داشته روان شد و چون بموضع خزار
رسید حاجی محمود شاه یسوری را دید که منغلی لشکر چته
را غنجهی شده گروهی انبوه بتعجیل هرچه تمام ترمی آمدند
دندان طمع بنهیب و غارت آن ولایت نیز کرده و کیسهای آرزو
از پی ذخایر و اموال آن حدود و نواحی دوخته حضرت صاحب
قران بیاری دولت روزافزون او را تسکین فرمود که شما چندان
توقف نمائید که من بروم و با امراء ملاقات کنم و باستصواب ایشان
انچه پراق و مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد کلام شریف آنحضرت
چون مطلقا از تلقین ملهم دولت آسمانی بود چون حکم قضا
هرگز در هیچ باب باره مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شفقی
که برفتن داشتند همانجا بایستادند و حضرت صاحب قران بسعادت
روان شد و چون بکش رسید امراء چته نیز بانجا رسیده بودند
بامیران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بآرقه فرایزدی در چپین
مبارکش مشاهده نمودند مقدم همایونش را بانواع اعزاز و اکرام
گرامی داشتند و او را بر اظهار متابعت خان ستایشها نمودند و تومان
امیر قراچار و ابالت ولایت کش با توابع و لواحق بر او مقرر شد

و از میامین رای عقده کشایش سیل قهرو به که رو بآن دیار نهاده
 بود باز گشت و باران لطف و احسان که امید ساکنانش از آن
 گسسته بود باریدن آغاز نهاد و مضمون •
 • نظم •
 غم از قبل تو شادمانی گردد • عمر از نظر تو چار دانی گردد
 گریه بدوزخ برد از کوی تو خاک • آتش همه آب زندگانی گردد
 بظهور پیوست مردم کوه نظر را تصور آن بود که این معنی دولتی
 عظیم است که آن حضرت را رونموده اما قضا بهزار زبان بادا
 میرسانید که •
 • نظم •

بوی تو نکرده است صبا فاش هنوز • تا بر تو وزد باد صبا باش هنوز
 حضرت صاحب قران از پیش امراء چته مراجعت نمود و سایه
 التفات بر ضبط و محافظت الرس انداخت و بجمع لشکر از شهر
 سبز تا بکنار آب جیحون فرمان داد باندک زمانی سپاه بسیار
 جمع آمد و از آنجا نهضت فرموده بامیر خضر بسورس پیوست درین
 اثنامیان امراء چته مخالفت افتاد و با تمام لشکر خویش از آن
 فواهی کوچ کرده باز گشتند و بار دوس توغلق نور خان پیوستند
 و امیر بایزید جلایر با اتباع خود بحضرت صاحب قران و امیر
 خضر بسوری ملحق شد •

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بعزم رزم امیر بیان سالدوز
 * و مدد خواستن از امراء *
 امیر حسین نبیره امیر قزغی درین ولا از کابل توجه نموده آمد که

جنگ امیر بیان سلدوز کرد و بترتیب و تجهیز لشکر مشغول شد و ایلچی روان داشته از حضرت صاحبقرانی و امیر بایزید جاپر و امیر خضر یسوری مدد طلبید ایشان بعد از مشورت صلاح دران دانستند که حضرت صاحب قرانی و امیر خضر یسوری ملتس امیر حسین مبدول دارند و امیر بایزید متوجه توغلق تمور خان شود تا امراء جته را مجال بدگوئی و بد فرصتی نماند امیر بایزید بامضای آن رای مبادرت نمود و چون بولایت خجند رسید خبر شنید که توغلق تمور خان با مجموع لشکر بازگشته است و در کنار آب جو باغرق خوه پیوسته ازان اندیشه که داشت ایمن گشت و همان جا توقف نمود و ازان جانب حضرت صاحبقران و امیر خضر با لشکری آراسته • • • نظم •

بگه رفته یک بیک صف داره • بگه حمله سر بسر صفدر
چرخ از زخم نیغ شان بفرع • سرگ از نوک رمح شان بحدر
با هزبران بیشه هم بالین • با پلنگان کوه هم بستر
روی توجه بمعارفت امیر حسین آوردند و از قهله که آنرا در بند
آهنین گویند گذشته با امیر حسین رسیدند و بانفاق عازم حصار شاه مان
گشتند که امیر بیان سلدوز آنجا بود و چون او قوت مقابله با ایشان
در حیز مکنت خود ندید بضرورت فرار اختیار کرد و روی بجانب
بدخشان آورد و ایشان در عقب او روان شدند و چون به بدخشان
رسیدند شاه بهاء الدین که والی آنجا بود بگریخت و مملکت در تحت